



عنقه

www.ketab.ir

نویسنده: فرزانه فولادی

انتشارات حوزه مشق

نام کتاب: عَشَقَه

نویسنده: فرزانه فولادی

چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۵۰۰

صفحه آرا: سعیده شیرانی

طراح جلد زهره یوسفی

قیمت:

شابک:

۹۷۸-۶۲۲-۷۸۸۰-۹۲-۲

انتشارات حوزه مشق

سرشناسه: فولادی، فرزانه، ۱۳۴۶ -

عنوان و نام پدیدآور: عشقه/نویسنده فرزانه فولادی

مشخصات نشر: ملارد: حوزه مشق، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۷۸ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۸۰-۹۲-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: ۲۰th century Persian fiction --

رده بندی کنگره: PIR۸۳۵۶

رده بندی دیویی: ۸۳۴/۲۶

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۴۲۵۴۰

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا



مقدمه

در انتهای یک روز معمولی، وقتی خورشید مثل همیشه قصد رفتن کرده است و آسمان مویه‌کنان سروصورت خود را در افق خونین می‌کند، من در کنار زاینده‌رود قدم می‌زنم. در کنار رودی نیمه زنده که حالا چند سالی است گاهی می‌آید و گاهی نمی‌آید. رودی که به لطف سوءتدبیر انسان‌ها شده است یک رود فصلی، که فقط بعضی از روزهای بعضی از ماه‌های بعضی فصل‌های بعضی سال‌ها، شاید بیاید و شاید نیاید و حالا در روزی است مهمان بستر خشکش شده است.

به این فکر می‌کنم که خورشید اگر هر روز در پشت کوه‌ها در جنوب غربی گم می‌شود، افقی هست که بعد از رفتن او، در نبودش مویه کند و چون زنان عزیز از کف داده، تا ساعتی چند صورتش از سیلی به خود، قرمز بماند.

زاینده‌رود اگر می‌آید و نمی‌آید، بعد از نیامدنش زمین تشنه و قاچ‌خورده در نبودش عزاداری می‌کند.

آسمان که نیلی می‌شود و رو به سیاهی می‌رود، من از خود این سؤال را می‌پرسم که آیا با نبودن من هم اتفاقی در این جهان رنگین خواهد

افتاد؟ یک روز دیگر هم به پایانی رسد و چوچ روزگار چرخید. من چه کردم؟

آب رودخانه، در نبود چراغ‌های حاشیه‌ی زاینده‌رود، که حالا بخاطر شرایط کرونا و برای عدم تجمع مردم، خاموش مانده‌اند، همچنان سریع می‌شتابد. اما مردم مثل بوته‌های عشقه سرتاسر حاشیه‌ی زاینده‌رود را پر کرده‌اند.

بوته‌های عشقه را می‌گویم، که زیر درختان کاج و صنوبر، در پارک‌های حاشیه‌ی زاینده‌رود، پهن شده‌اند و زمین تشنه را سبز و زنده نگه داشته‌اند. بعضی از آنها از تنه‌ی درختان بالا رفته‌اند و دست‌هایشان را دورتادور تنه‌ی درختان به تمنای زندگی، حلقه کرده‌اند.

این بوته‌ها انگیزه‌ی من برای خلق داستان عشقه بودند. داستان یک عشق، یک عشق به زیبایی عشق‌های دیگر اما در صورت و هیئتی دیگر.

قرمزی آسمان در سمت جنوب غربی، از بین رفته و آسمان رنگ نیلی‌اش را به سیاهی داده است، در انتهای یک روز معمولی، من به خود پاسخ می‌دهم:

داستان عشقه مویه‌ای است که از جان من برآمد و برای همیشه قرمزی‌اش در افق زندگی‌ام خواهد ماند.